

والله اعز

اسیر دارم که مغرب تو خوش گذشته باشم و غبار خست سال را از جنت زدوده باشم
 بجز آنکه بر این من رشق کار و تلاش و امید واری هستی. حقد باید بر تو ان بوده باشی
 که اینده سال در روز کتور که دوش میدارم ز سینه باشی و هنوز عشق تو، تو و ادب
 فارس و جانمایه تو فرزند ایرانی باشم. در دوره جدید مهاجرت که علت کتور
 بیست و آن تفاوت کنی با دوره قبل دارد و در واقع ما جزین ما زیادتها و تفرقه
 کرده استخوانهای را می شناسم که طی چند سال فرود خسته اند و به فرقه کتور خودت
 کرده اند. بنابراین چه وقت و کدام قلم سرفتمندی، زندگی عبرت آموزان نهائی
 تو را بر مردم ما نسبت خواهد کرد.

و الهی، در رابطه با صورت شهرها نیاز به یک تصویر یا طرح از تو، نشر و زنده نگه داشتن تصویر
 و چند شرح چاپ شده دارم. می خواهم یک کتاب را به معرفی تو اختصاص دهم.

روزگارم بدست از کله نانی، سر بزنگ زد حق دارم (سپهری). مثل همیشه در هر کار طی و
 شکلات آن هستم. ندشن و ندشن، خواندن و دیدن و از این طره جتوی و جوی
 رعای جان و تکه ای آزادی. بعضی وقت ها تا مغز استخوان خسته می شوم. نیاز به فرو
 هفتین با اهل جانم را تیره کند. درینا که پای بسته عیال و فرزند را آزادی خیال
 دسوار هست. برای ما عراق مهاجر مهاجران شعری (هان راهل کتور...)
 ناسر تازه اید شده که به احتمال زیاد در بانه سال کتاب را خسته خواهد
 کرد. هر دو جلد را در یک کتاب در خواهد آورد. امید دارم کتاب خوب نفوس
 برسد و ناسر و رنگت نشود. برای چاپ عجب شوم به آلمانی هم ناسر
 شده است. اما هنوز قرار داد نیستیم و باید منتظر کیفیت کار باشیم. چنین و چنین
 کتاب سوردستان و... اما ماده چاپ دارم که محیطی خیره کرده خارج از کتور
 رغبت جتو و تکرار چاپش را از من گرفته است.

موتی را به رسم
 و جمع بر آید
 ۵۵

ماه تمامه شوخوانی و شوخوانی در زور دارم و شاید هم در انوفیه به آمریکای
 فلذا تعدادی به آلمانی فرزند ترا از شب نرها فارسی است. یاد در صورت
 من اینطوری شده است یا کلا جنبش فرهنگ در خارج هم رو به افول است.
 مؤلفه صنایع شهر ماها مهاجر را پذیرفته ام. در نظر دارم کار تازه ای کنم

مانی
 شهریور ۱۳۵۱